

بازشناسی کتاب «مدرنیته سیاسی» و نقد آن

سیدابراهیم سرپرست سادات*

چکیده

کتاب مدرنیته سیاسی، تقریر سکولاریسم و لائیسیته است. مسأله‌های کنونی جوامع را نیز ریشه در عدم جدایی قاطع بین حوزه‌های عمومی و خصوصی، دولت و جامعه مدنی و فرد و شهروند می‌داند. بنابراین کتابی برای آرمان‌های لیبرالیستی و سکولاریستی بوده و در بیان مسأله‌های سکولاریسم موجه می‌نماید. موریس باریبه اما تجربه غرب را گویا تجربه‌ای غایی و از آن ملت‌هایی مهتر پنداشته و تن دادن به این جدایی‌ها را سرنوشت همه جوامع دانسته است. چنانکه برای جوامعی که به مدرنیته سیاسی دست نیافته‌اند توصیه کرده که بایستی بدون پرش‌های بلندپروازانه، گام به گام و با بهره‌گیری از انبان تجربه پیش‌رفتگان به آن دست یابند. غایی پنداشتن الگوی خود، مسأله‌سازی برای سایر جوامع است. به طور مثال اگر جوامع اسلامی به جای لائیسیته، اسلام را برای حل مسأله‌های خود و افق‌های پیش روی رجحان بخشیده و سکولاریسم را بر نتابند، سکولاریسم مسأله آن‌ها نمی‌شود که در این کتاب راه رسیدن به آن بیان شود. بررسی‌های این مقاله ضمن بازشناسی برخی نقاط قوت و ضعف شکلی و محتوایی کتاب، نشان می‌دهد که نویسندگان در این کتاب از مسأله‌یابی محققانه به مسأله‌سازی و تجویزهای غیرموجه تمایل پیدا کرده است.

کلیدواژه‌ها: نقد، مفهوم‌شناسی، دولت، مدرنیته سیاسی، اسلام سیاسی، ملت، توتالیتراریسم.

۱. مقدمه

نقد از جایی آغاز می‌شود که «زندگی خواننده با زندگی داستان تلاقی می‌کند» (استون، ۱۳۸۲: ۱)، به طور طبیعی در دامنه گسترده بحث سیاسی تألیف موریس باریبه استاد

دانشگاه نانسی ۲ (Nancy II) برجسته شده است، می‌توان سوال‌ها و بحث‌های فراوانی پیش‌های سنت و مدرنیته، که کماکان بخشی از زندگی انسان‌های دوران ما است و یک وجه آن در کتاب *مدرنیته* کشید. علیرغم اینکه می‌شد از گستره‌ی نقد و بررسی، کم و بر عمق افزوده شود، اما در اینجا کوشش خواهد شد بر اساس معیارهای شیوه نامه نقد بررسی متون، به بیان موارد خواسته شده اکتفا شود. بنابراین معرفی محتوایی، تحلیل ابعاد شکلی و محتوایی کتاب *مدرنیته سیاسی* موضوع اصلی مقاله حاضر است.

۲. معرفی کلی اثر

مدرنیته سیاسی، حاوی دیباچه، دو بخش اصلی، سیزده فصل، نتیجه‌گیری و کتاب‌شناسی است. عنوان کتاب و فهرست مطالب با محتوای اثر منطبق است. از نظر باریبه پیش مدرن و مدرن معنای گاه شمارانه ندارد، در واقع آنچه اهمیت ندارد اتفاقاً زمان تاریخی است، بلکه مهم ساختار اساسی دولت است، بنابراین می‌تواند برخی دولت‌های کنونی پیش مدرن باشند. پس آنچه که برای نویسنده کتاب اهمیت داشته، تمایز درست دولت پیش مدرن و دولت مدرن و نشان دادن مواردی است که آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند که همین هم، هر چند ایده‌ای توکویلی (۱۹۴) است، مبنای بخش‌بندی کتاب شده است. سنجه ممیزه‌ی پیشا مدرن و مدرن نزد باریبه، جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، میان پهنه عمومی و خصوصی و میان شهروند و فرد است که از همه سنجه‌های پیشین و مدرن از نظر وی مهم‌تر است. این جدایی‌ها در چه زمینه‌های نظری به دست آمد و کجاها محقق شد؟ پیدایی و گسترش مسیحیت تا دین‌پیرایی پروتستانی در آن چه تأثیری داشته‌اند؟ نسبت این جدایی‌ها با ملت‌گرایی چیست؟ چرا اسلام سیاسی جز به دولت پیش مدرن راه نمی‌برد؟ راهکارها و تجویزها کدامند؟... برخی از مهم‌ترین پرسش‌های او در کتاب است.

در بخش نخست با عنوان فقدان مدرنیته سیاسی، همه همت نویسنده معطوف به نشان دادن نمونه‌ها و وضعیت‌ها و نظریه‌هایی است که دولت پیشا مدرن از زمینه آن‌ها سر برآورده، ادامه طریق داده و تطوراتی که به خود دیده است. فصل نخست: دولت‌شهر باستانی است، که یونانی یا رومی آن بهترین الگوی دولت باستانی شمرده شده که جدایی حوزه عمومی و خصوصی در آن معنایی نداشته است (۲۷). برتری دولت‌شهر بر فرد (۲۷) در آن و ناکامی سقراط (۳۵) در رویارویی فرد با دولت‌شهر، ناکامی فردگرایی نیز نزد باریبه است. فصل دوم مسیحیت و فرد باوری است. در نظرگاه باریبه نیز مسیحیت، دین فرد است، اما او

این تلقی محافل کاتولیکی یا پروتستانی که فردباوری و دولت مدرن از مسیحیت سرچشمه گرفته را ذیل عنوان *تز خاستگاه مسیحی فرد باوری* (۴۵) بررسی و در نهایت نقد می‌کند: «مسیحیت نه سرچشمه فردباوری بوده است و نه خاستگاه دولت مدرن» (۵۵). در فصل سوم (۵۷) باهمستان و فرد را در دوره قرون وسطا ذیل سه عنوان نخستین نشانه‌های فردباوری (۵۹)، تعلق فرد به جماعت (۶۲) و برتری دولت بر فرد (۶۷) بررسی کرده است، که نتیجه آن تعلق فرد به جماعت و برتری دولت بر فرد را در آن دوره نشان می‌دهد. از نظر باریبه فقدان فردباوری، استدلال نیک فقدان مدرنیته سیاسی در دوره قرون وسطا است (۷۲). فصل چهارم: دین‌پیرایی پروتستانی، فردباوری و مدرنیته (۷۳) است که در آن از اهمیتی که پروتستانتیسم به فرد و آزادی فردی در زمینه مذهبی داده و زمینه‌های پیدایش فردباوری در ذیل آن پرسش شده است. بررسی‌های باریبه ذیل این میان‌تیرها انجام پذیرفته است: پروتستانتیسم و شکل‌گیری مدرنیته (۷۴)، کالوینیسم و پیدایش فردباوری (۸۰)، کثرت‌گرایی دینی و مدرنیته سیاسی (۸۳) و رابطه پروتستانتیسم و جمهوری (۸۹) دستامده باریبه این است که «پروتستانتیسم خاستگاه فردباوری و مدرنیته نبوده است» (۹۴). در فصل پنجم بعد از بررسی جمهوری پیشنهادی هابز و بررسی واگذاری حقوق فردی (۹۹)، وضعیت فرمان‌گذاران (۱۰۶)، جایگاه مالکیت و دین (۱۱۱) در آن، وی را «نظریه پرداز دولت پیش مدرن» (۱۱۵) معرفی می‌کند. در فصل ششم بعد از بررسی قرارداد اجتماعی (۱۱۷)، پی‌آیندهای آن (۱۲۰) و حدود قرارداد اجتماعی (۱۲۵) و با پیش کشیدن بحثی تحت عنوان ارجاع به دولت‌شهر باستانی (۱۲۹)، دولت نزد روسو را نیز، ارجاع به الگوی پیش مدرن دانسته (۱۱۷) و البته از تأثیرات ناخواسته او در تمهید نظری مدرنیته سیاسی (۱۳۵) سخن گفته است.

در بخش دوم با عنوان *پویش مدرنیته سیاسی* (۱۳۶)، بحث باریبه بر نظریه‌ها، وضعیت‌های تاریخی، مسأله‌ها، نمونه‌های درست و نقض، نارسایی‌ها و چشم انداز مدرنیته سیاسی و در واقع دولت مدرن متمرکز است. در فصل نخست، اسپینوزا با انگاره آزادی اندیشیدن (۱۴۰)، لاک با اعلام پهنه خصوصی (۱۴۴) و مونتسکیو با نظریه آزادی سیاسی (۱۴۹) مژده رسانان مدرنیته سیاسی معرفی می‌شوند. فصل دوم (۱۵۹) ایالات متحد آمریکا و فرانسه پایان سده هژدهم را دو کشوری دانسته که مدرنیته سیاسی در آن‌ها متولد شد. باریبه برای بیان شیوه‌های تحقق مدرنیته سیاسی در آن دو کشور، دشواری‌های فرانسه در آن راه (۱۷۶) و آسانی، تندپویی آن در ایالات متحده (۱۶۸) را برجسته نموده است. باریبه

در فصل سوم ذیل عنوان از نظریه تا نقد مدرنیته سیاسی (۱۸۵) باز بحثی نظری به پیش کشیده شده و برخی از اندیشه‌های پیرامون دولت مدرن از نظریه پرداز، منتقد و رد کننده را به بحث گذارده است. او کنستان را نظریه پرداز دولت مدرن (۱۸۵)، توکوئل را نسبت به دستاوردهای دولت مدرن، مردد و هشدار دهنده‌ی زیان‌ها و خطرهای آن (۱۹۳) و مارکس را ناقد (۱۹۹) تا رد کننده آن (۲۰۷) معرفی نموده و پیرامون آن‌ها بحث کرده است. فصل چهارم (۲۱۱) مسأله ملت را در نسبت با مدرنیته سیاسی سنجیده و با تأیید تفکیک ملیت فرهنگی و ملیت سیاسی (۲۱۲)، بر مانع بودن ملت فرهنگی در تحقق مدرنیته سیاسی حکم کرده است (۲۱۳). او ملت قومی و فرهنگی را ذیل آرای هردر و فیشته (۲۱۷)، رنر و باوئر (۲۲۰) و بارس و ایدئولوژی جبهه ملی فرانسه (۲۲۷) و ملت سیاسی را نیز ذیل آرای روسو (۲۳۲)، سی یس (۲۳۳) و ارنست رنان (۲۳۸) به بحث گذارده است. باریبه در فصل پنجم (۲۴۷) به توتالیتراریسم و بازشناسی گونه‌های آن از فاشیسم ایتالیایی و موارد همانندش (۲۴۹) و ناسیونال-سوسیالیسم آلمان (۲۶۴) تا کمونیسم شوروی و چینی (۲۷۲) پرداخته و مشخصه‌های آن‌ها را در تقابل با مدرنیته سیاسی معنا و تفسیر کرده است. مولف در فصل ششم ذیل عنوان (ناهمخوان با متن) یعنی نارسایی‌های مدرنیته سیاسی (۲۸۵) به وضعیت‌های گوناگون در برابر مدرنیته سیاسی (۲۸۶) و در واقع به دشواری‌های راه مدرنیته سیاسی (۳۲۳) پرداخته است. باریبه برای این فصل، چهار دولت اسرائیل (۲۹۵)، ترکیه (۳۰۱)، هند (۳۰۷) و ژاپن (۳۱۵) را به عنوان نمونه بررسی کرده است. در فصل هفتم اسلام و مدرنیته سیاسی (۳۲۵) مورد بحث نویسنده قرار گرفته است. او در گام نخست بر فقدان مدرنیته سیاسی در جهان اسلام (۳۲۶) و در ادامه بر ضدیت اسلام‌یسم با مدرنیته سیاسی (۳۳۶) استدلال کرده است. مولف در نتیجه‌گیری (۳۵۱)، ذیل عنوان فراروندگی از مدرنیته سیاسی، شرایط و سرشت فراروندگی (۲۵۲)، نمودهای فراروندگی (۳۵۵) و خطرهای و دورنمای فراروندگی (۳۶۷) را مورد بحث قرار داده است. در کتاب شناسی (۳۷۵) نیز منابع مورد استفاده برای هر بحث به تفکیک موضوع معرفی شده است.

۳. تحلیل ابعاد شکلی کتاب

مدرنیته سیاسی صفحه آرایی، کیفیت چاپ، صحافی و قطع مناسبی دارد. غلط چاپی ندارد جز: (بنیوشد در: ۶۰) و (روشن رأیانه-مگر اینکه نیاوردن همزه عامدانه باشد-: ۱۱۵) و (شماره گذاری بحث‌های فصل هفتم بخش دوم که ۱ آن در ۳۲۶ آمده و خبری از ۲ نیست، تا ۳

که در ۳۳۶ آمده است - که به نظر ۳ همان ۲ است). علیرغم بساطت و زیبایی که طرح جلد دارد، رنگ‌ها - نه رنگ زمینه جلد و نه رنگ عنوان - زیبا به نظر نمی‌آیند. فلش‌های بدون جهت، آشفتگی مفهومی را نیز می‌تواند تداعی کند در حالی که هدف کتاب ایضاح یک مفهوم بنیادی در عرصه تنوع زمینه‌های تاریخی است. در فقره حروف‌نگاری، قلم و فونت زیباتری نیز می‌توانست استفاده شود، تنوع قلم در تیتراهای اصلی و فرعی به زیبایی کار می‌افزود. در فصل بندی اگر تسلسل شماره گذاری فصل‌ها در بخش تمام نمی‌شد و تا ۱۳ ادامه می‌یافت، تداعی گرانسجام می‌بود، چون همه فصول در خدمت اهداف پژوهش هستند، نه اینکه در بخش یک ۶ فصل و در بخش دو ۷ فصل آورده می‌شد.

کوشش مترجم برای معادل سازی برخی از واژگان تخصصی سیاسی و عمومی، یا ارایه شکل پارسی اصیل واژگان مشکور است نظیر: هژدهم، پای استوار، باهمستان، جهان روا، دگر گشت، پرهیخت، فریبا، برزمد، پایگان مند، پی آیندی، همبازاند، نیک پرورده، روشن رایانه، بفلسفد، کندپوی، می یازد، زدایش، رهایش، توانش، دراز آهنگ، کوچیده، تندپوی، زایش، پیاپند، قدر قدرت، پرسش واره، سترکی، شورانگی، نوآورانگی، بسیجیده، درازنای، داو، پرورده، همباز، خود گشوده ذهنی، کم داشت، کارآیند، پنداربا فانه، داد و دهش، گرته، فروبستگی و...، اما در این نوع استفاده می‌بایست میانه روی اتخاذ شود تا در ارتباط خواننده با متن - ناخواسته - خللی وارد نشود. مترجم می‌توانست معادل‌های لاتین برخی از آن‌ها را در پاورقی بیاورد تا در صورت مشکل، منظور نویسنده با مراجعه به اصل واژه مدنظر نویسنده، برای خواننده روشن شود. به طور مثال واژه باهمستان می‌تواند در این کتاب موجب سردرگمی خواننده شود: ملت باهمستانی (۲۳۰)، باهمستانی فرهنگی (۲۲۱)، باهمستانی سیاسی (۲۳۳)، تقدم باهمستان بر فرد (۲۶۴)، باهمستانی بر پایه نژاد (۲۶۴)، باهمستان شهروندان (۲۷۱)، باهمستان ملی (۲۹۰)، باهمستان دینی (۳۱۱)، باهمستان ملی (۳۲۵)، باهمستان گرایی (۳۶۶)، اجتماع یا باهمستان سیاسی (۲۳۵).

برای خواننده به سادگی روشن نیست که مراد از باهمستان: جماعت است؟ اجتماع است؟ جامعه است؟ یا هویت است؟ یا انجمن است؟ یا خواننده شاید به سادگی در نیابد که کجا باهمستان، جماعت است، کجا اجتماع است، کجا جامعه است کجا هویت است و کجا انجمن است و یا فقط در همه موارد، یکی از این‌هاست.

برخی از اصطلاحات تخصصی نیز از آنچه که در تداول متخصصین سیاست هستند، متفاوت ترجمه شده نظیر دولت رفاه که به جای آن دولت رفاه بخش (۳۶۷) استفاده شده

است. برخی از عبارات مرکب یا جملات نیز در ذیل همان دغدغه مترجم (پارسی را پاس داشتن) چندان جالب درنیامده‌اند نظیر فردباوری تشدید یافته (۸۱) یا «برد چنین سنجشی می‌کاهد» (ص ۴۹) یا «کوچیده بودند» (۱۶۰) برخی از عبارات مشهور نظیر نقطه عزیمت که به نقطه حرکت (ص ۵۲) تغییر یافته‌اند، حس خوبی به خواننده نمی‌دهند. شاید واژه‌ی چندزنی (۳۰۳-۳۱۳) هم از این قبیل باشد و چند همسری واژه بهتری باشد، مگر اینکه گفته شود شأن همسری به یگانگی آن است. مترجم به جای اسلامیسم (۳۲۵) هم می‌توانست اسلام سیاسی را استفاده کند.

در ترجمه‌ی اثر قواعد عمومی نگارش رعایت شده است، اصل اثر ویرایش تخصصی شده و نویسنده به مناسبات واژگانی و تخصصی بحث‌ها مسلط نشان می‌دهد. اما پاشنه آشیل اثر نقش‌های متعددی است که نویسنده در این کتاب بر عهده گرفته است از تاریخ‌نگار اندیشه سیاسی تا گزارش‌دهنده از آن و از جامعه‌شناس سیاسی تا نظریه‌پرداز سیاسی و از روندشناس، وضعیت‌شناس تا یک آینده‌پژوه، از مفهوم‌شناس تا نظریه‌شناس، به طور طبیعی این تعدد نقش‌ها، ویرایش تخصصی اثر را با مشکلاتی مواجه ساخته و موجب می‌شود اثر یکدست ویرایش نشود.

اثر به طور کلی به حکم ترجمه رسا می‌نماید، اما روان نیست. رسایی بحث‌ها به خاطر تخصص نویسنده در علوم سیاسی است. اما روان نیست به خاطر همان نقش‌های متعددی که نویسنده برای نگارش این کتاب بر عهده داشته است. به طور طبیعی نویسنده در بحث‌هایی که تبحر بیشتری دارد، روان و رسا نوشته است نظیر نوشته‌هایی که به اندیشه سیاسی در این کتاب مربوط است.

به نظر می‌رسد اثر در شکل جزئی، روان و رسانیبست، به عنوان یک مثال، اظهار نظرها در مورد کشورها و نظریه پردازان با عبارت‌های گویا بیان نشده‌اند. مثلاً نویسنده سطور پایانی فصل نخست بخش دوم را چنین پایان می‌برد: «آری، با این متن انقلابی بود که مدرنیته سیاسی در فرانسه پدیدار شد» (۱۵۷)، اما او بلافاصله در آغاز فصل دوم همان بخش می‌نویسد: «هر چند مدرنیته سیاسی ... در انگلستان رخ نمود» (۱۵۹) طبیعی است که مراد نویسنده در مورد انگلستان پیشقراولی و در مورد فرانسه تحقق‌پذیری است، اما گویا نیست. یا در مورد متفکران نیز تعابیر مشابهی وجود دارد: «مونتسکیو نخستین گام را برای تحقق جدایی دولت از جامعه برداشت و به شیوه خود راه مدرنیته سیاسی را گشود» (۱۵۷) «سی‌س ... را می‌توان نخستین نظریه‌پرداز مدرنیته سیاسی دانست» (۱۷۴) البته باز از مطالعه

کتاب به دست می آید که مونتسکیو از مژده رسانان مدرنیته سیاسی و سی یس نظریه پرداز انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بود که همان انقلاب به مدرنیته سیاسی راه برد. این معنا در خصوص روسو هم قابل ذکر است، در فصل ششم از بخش نخست می نویسد: «دولت مورد نظر روسو به الگوی دولت پیش مدرن ارجاع می دهد» (۱۱۷) و در انتهای همان فصل می نویسد: «اصل وجود پهنه ی خصوصی متمایز و مستقل از دولت را مطرح ساخت... روسو به این شیوه مدرنیته سیاسی را... آماده گرداند» (۱۳۶) نویسنده در ادامه هم بنژامن کنستان را نظریه پرداز اصلی مدرنیته سیاسی معرفی می کند (۱۸۶).

در مورد انگلستان در آغاز هر دو فصل اول و دوم بخش نخست با این تعابیر که: «نخستین نشانه های مدرنیته سیاسی در انگلستان هویدا شد» (۱۳۹) «هرچند مدرنیته سیاسی با به رسمیت شناختن برخی حقوق فردی در انگلستان رخ نمود» (۱۵۹) طرح بحثی می شود، اما خواننده در نمی یابد انگلستان که با منشور بزرگ خود در سال ۱۲۱۵ با رسمیت دادن به حقوق فردی، پیشقراول مدرنیته سیاسی - در تعبیر نویسنده - است، چرا روند کندپویی را در این راستا تجربه کرد و نتوانست سرزمین نخستینی باشد که مدرنیته سیاسی در آن تحقق یافته است.

مثال دیگر اینکه باریبه که ایالات متحد آمریکا را سرزمین تحقق مدرنیته سیاسی به شکل کامل در پایان سده نوزدهم (۱۶۸) معرفی می کند، در بحث مدرنیته سیاسی و مسأله ملت اشاره می کند که گاه ملت سیاسی و ملت قومی فرهنگی می توانند با هم بزنند و برای نمونه آمریکا را مثال می آورد، او می گوید: «در آمریکا یک ملت امریکایی وجود دارد (به معنای سیاسی) و ملت های سرخ پوست (به معنای قومی فرهنگی) که در مناطق حراست شده زندگی می کنند». باریبه می نویسد «طبق این واقعیت مدرنیته سیاسی هنوز به طور کامل در این کشور تحقق نیافته است» (۲۴۴).

به طور مشخص بحث «فراروندگی از مدرنیته سیاسی»، به رسایی بحث های پیشین نبوده و مجموعه ای از بحث های چالش برانگیز از پست مدرنیته تا زبان، قومیت ها، نقد دولت رفاه و اتحادیه اروپا را دربرگرفته است.

۴. تحلیل ابعاد محتوایی کتاب

۱.۴ نظم منطقی

۱.۱.۴ انسجام مطالب در کل اثر (تسلسل عناوین کلی اثر)

کتاب با تعریفی از پیش اختیار شده از مدرنیته سیاسی آغاز می‌شود و نزد متفکرین، سرزمین‌ها، نقاط عطف تاریخی به بحث و تطبیق گذارده می‌شود. از این حیث، اثر را می‌توان منسجم دانست. به طور طبیعی مباحث ارائه شده در هر زمینه دیگر، به دلیل نسبتی است که با مدرنیته سیاسی دارد. اما همین ویژگی که نوعاً نقطه قوت آثار پژوهشی است، در اینجا به نقطه ضعفی پهلو می‌زند و آن به دلیل ارائه یک تعریف بر مفهوم محوری اثر یعنی مدرنیته سیاسی و تلاش برای جمع‌آوری مطالب مرتبط با آن از متفکرین، دولت‌ها، جغرافیاهای تاریخ‌ها، حول آن بوده است، در این کار تو گویی یک مفهوم با یک تعریف را برداشته و هر آنچه که بدان مرتبط است را از زمینه ساز، مزده رسان، مخالف و موافق را حول آن جمع‌آوری کرده است. از این روی، گاه کار را متفکر محور به پیش برده، گاه تاریخ محور، گاه جغرافیا محور و نظم منطقی را خدشه‌دار کرده است. در این میان چون همواره می‌بایست گزینش کند، معیاری برای گزینش متفکرین، نقاط عطف تاریخی و جغرافیاهای میسور نویسنده نبوده، جز همان تعریف و تلقی خود ایشان از مدرنیته سیاسی، که بر اینند خوداتکایی مولف در ارائه تعریف است. البته باید از جایی آغاز کرد، اما نویسنده می‌بایست چندی از تعاریف پیشینیان را نقد می‌کرد و منطق گزینش خود را در متن آن چالش بیان می‌نمود. چون کار با یک تعریف محوری به پیش رفته، می‌توان با خدشه در تعریف مختار نویسنده، کل بحث و کل انتخاب‌های وی و در نهایت کل تفسیر و تحلیل وی را به چالش فراخواند.

۲.۱.۴ انسجام مطالب اثر در درون هر فصل (تسلسل عناوین جزئی و پیوند با نتیجه اثر)

هیچ یک از دو بخش کتاب، مقدمه و نتیجه‌گیری ندارند. هر چند برای فصول مختلف تمهید مختصر (و نه چندان استدلالی) صورت گرفته (منهای فصل دوم از بخش نخست)، هیچ یک از فصول نیز نتیجه‌گیری ندارند. بنابراین بیراهه نیست که گفته شود نه بر بخش‌ها تمهید مناسبی صورت گرفته و نه بر فصول، اینکه چرا این بحث‌ها که تیرهای میانی و فرعی بیانگر آن هستند، انتخاب می‌شوند، در مقدمه‌ها به استدلال گذارده می‌شود. نتیجه‌گیری بخش‌ها و فصول و کل کار باز تأییدی است بر اینکه برای بحث‌ها فلان مسیرها

انتخاب شد که استدلال روش شناختی و نظری داشته و بنابراین ما را به فلان دستامده و نتیجه رهنمون شد. حتی نتیجه‌گیری کتاب نیز به مثابه یک فصل مجزا از فصول پیشین نوشته شده، که این همه تسلسل منطقی بحث‌ها را در کل اثر و در تک تک فصول و بخش‌ها مخدوش نشان می‌دهد. شاید گفته شود که دیباچه کل کتاب کوششی بوده در همان راستا، اما می‌توان فقدان نتیجه‌گیری‌ها و تمهیدات استدلالی و نظری را خرده‌ای بر تسلسل عناوین جزئی و پیوند آن با نتیجه دانست. یک نشانه دیگر بر این معنا، تفصیلی ارایه شدن برخی بحث‌ها و به اختصار یا ساده گذاشتن از کنار برخی دیگر از بحث‌ها است که توازن منطقی بحث‌های اثر را گاه به زیر سوال برده است. به طور مثال در فصل پنجم بخش دوم عمده بحث، مصروف تعریف توتالیتاریسم و بازشناسی گونه‌های مختلف آن شده و عامدانه از ریشه‌های شکل‌گیری آن غفلت ورزیده شده، تا مشخصه‌های آن صرفاً به تقابل با مدرنیته سیاسی معنا و تفسیر شود، تنها با چنین چینی‌سازی عامدانه می‌شد توتالیتاریسم به عنوان نفی مدرنیته سیاسی (۲۴۷) و نه یکی از نتایج آن قلمداد شود. به عنوان مثالی دیگر در فصل نخست بخش نخست، حکم کلی درباره آتن و حتی کل باستان با یک استدلال و آن مرگ سقراط به پیش رفته، که جای تأمل دارد. نویسنده در فصل دوم از بخش دوم نیز در ذیل تیر فرعی دشواری‌های راه (۱۷۶ به بعد) چالش‌های پیش روی مدرنیته سیاسی را تاریخی و با تکیه بر عناصر عینی و در مقایسه با نمونه ایالات متحد بیان می‌کند که تطویل آن در کنار غفلت از بحث‌های نظری آن، نمونه دیگر بر ضعف توازن در بحث‌ها می‌باشد.

۲.۴ کیفیت منابع

۱.۲.۴ میزان اعتبار منابع از جهت علمی

کیفیت و میزان اعتبار منابع از جهت علمی در هر بحثی، به طور مجزا قابل بررسی است. منابعی که برای بحث دولت‌شهر باستانی دیده شده از مطالعات کلی قوی‌تر است، منابع قرون وسطی از بحث پروتستانتیسم جدی‌تر است، منابع حوزه اندیشه سیاسی از باقی بحث‌ها معتبرتر و اصیل‌تر است. برای اظهار نظر در مورد نمونه ترکیه منابع کمتر و ضعیف‌تری در مقایسه با نمونه هند و ژاپن دیده شده است، در خصوص آفرینندگان نظری و عملی اسلام سیاسی منبع قابل اعتنایی دیده نشده است، البته از منابع واسطه شاخصی در این بحث استفاده شده است.

به طور کلی منابع واسطه بر منابع درجه اول در این کتاب فزونی دارد، در عین حال منابع قابل اعتنا و درجه یک مورد استفاده نوعاً اندیشگی هستند، بنابراین بحث‌هایی که ماهیت اندیشگی ندارند منابع درجه دوم و واسطه در آن بیشتر بوده و غلبه دارند. در برخی از بحث‌ها فقط بحث با نوشته‌های دیگران پیش رفته و نویسنده تبدیل به گزارش دهنده آثار دیگران شده است، به طور نمونه ذیل عنوان فرعی برتری دولت بر فرد (۶۷) همه بحث گزارش نوشته ویتوریا است. یا در ذیل بحث پروتستان‌تیسیم و شکل‌گیری مدرنیته (۷۴) بحث‌ها با آثار ارنست ترولچ به پیش رفته است. در ادامه نیز ذیل کالوینیسیم و پیدایش فردباوری (۸۰) بحث‌ها از آن لویی دومون است. می‌توان گفت کثرت نقل قول‌ها در فصل چهارم بخش نخست (۷۳)، موجبات ضعف تألیف را فراهم آورده است. در فصل مدرنیته سیاسی و مسأله ملت (۲۱۱) نیز اهم نوشته با گزارش آرای چند تن از متفکران به پیش رفته است.

۲.۲.۴ منابع جدید و کافی

کتاب مدرنیته سیاسی، کتاب پرمنبعی نیست. البته داشتن منابع فراوان، همیشه قوت نیست، اما ندیدن آثار برجستگان حوزه‌های مختلفی که مولف بدان ورود کرده، به معنای ضعف است. از نظرگاه روش‌شناختی تنها با اشراف کامل به پیشینه یک مسأله پژوهشی و فهم آخرین دیدگاه‌های روش‌شناختی و نظری می‌توان، گامی در تولید یا غنا بخشیدن به حوزه خاصی برداشت. برای برخی از بحث‌ها آثار پیشین دیده نشده (نظیر فصل هفتم از بخش دوم) و البته برای برخی دیگر (نظیر بحث دولت‌شهر باستانی) به آثار نویسندگان درجه اول توجه شده است.

در فصل اسلام و مدرنیته سیاسی به آثار اسلام‌شناسان مسلمان (به استثنای حسن الترابی) مراجعه نشده و اندک آثار دیده شده نوعاً نوشته خود غربی‌ها است نظیر برتران بدیع، فرانسوا بورگات، برهان غلیون، الیور روآ، حتی آثار اندیشوران درجه یک اسلام سیاسی نیز در این بحث دیده نشده است، آثار علی شریعتی و امام خمینی می‌بایست مورد اهتمام قرار می‌گرفت چون کشوری که اسلام سیاسی در آن قدرت و جریان دارد ایران است، حتی آرای منتقدین اسلام سیاسی نیز می‌بایست دیده می‌شد و نه تنها غایب است که حتی اشاره‌ای در پاورقی به عبدالکریم سروش نیز با منبع واسطه صورت پذیرفته است.

۳.۲.۴ دقت در استناد و امانتداری

اظهار نظر قطعی در این زمینه اشرف منتقد بر آثار مورد استناد و تطبیق را می‌طلبد، در عین حال نقل قول‌های مستقیم و غیر مستقیم، عبارت گردانی و گزارش بر مبنای ایده دیگران نشان می‌دهند که نویسنده بر رعایت اصول منبع‌دهی علمی وفادار بوده است. نقل قول‌های مستقیم مکرر و گزارش نویسی بر مبنای ایده‌های دیگران که به دفعات مختلف در این اثر دیده می‌شود، هر چند ضعف تألیف است، می‌تواند گواه امانتداری نویسنده نیز باشد.

۳.۴ تحلیل‌ها و بررسی‌ها

۱.۳.۴ توانمندی در تحلیل و بررسی مسئله

کتاب فاقد مسأله محوری است، بیشتر مفهوم شناسی است، مفهومی که با تعریفی مشخص در سرزمین آرای نظریه پردازان، نقاط عطف تاریخی، جغرافیاهای مهم نظیر غرب آسیا گردانده می‌شود تا یکی به فقدان، یکی مژده رسان، یکی نظریه‌پرداز، یکی در آرزوی آن و... متصف شوند. به شکل کاملاً انتقادی حتی می‌توان گفت ارایه بحث‌هایی گاه پراکنده و تمسک به نقل قول‌ها و آرای این و آن (ر.ک: فصل چهارم از بخش نخست) و برخی تاریخ‌های تعیین کننده است تا مفهوم مورد نظر بر جانمایه همان تعریف مورد نظر به پیش برود. از این رو کتاب به مثابه یک گزارش تحقیقی می‌نماید. البته مفهوم‌شناسی هم قواعد و منطقی دارد که در این اثر دیده نمی‌شود، در مفهوم‌شناسی همه بحث‌ها در خدمت دست یازیدن به تعریف است، یعنی ماهیت پژوهش به معنایی اکتشافی است، نه اینکه بر مبنای تعریف از پیش مسلم دانسته شده به تطبیق آن در آرا و شرایط و کشورها اقدام شود.

در عین حال کتاب توانسته با گذار از سنجه‌هایی که از قبل مورد تأکید اندیشوران پیشین در تعریف مدرنیته سیاسی بوده است نظیر آزادی سیاسی، مشارکت سیاسی، تفکیک قوا، رأی‌گیری همگانی...، در ارایه تعریف با سنجه‌هایی جداکننده، گامی به پیش بردارد و تعریف خود را در زمینه‌های مختلف بررسی نماید. بنابراین کتاب از سویی بر عدم کفایت سنجه‌های پیشین مورد تصریح نویسندگان پیشین استوار است و از سوی دیگر با برجسته‌سازی سنجه جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد، رأی خود را به صراحت بیان نموده است. نویسنده تصریح مذکور را در زمینه‌های مختلف به پیش برده و تحلیل و بررسی خود را در همان

مضمون متمرکز ساخته است. البته جدایی میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد دستامده بحث باریبه نیست، باریبه تنها کاری که کرده برجسته‌سازی این سنجه جدایی بخش و تمرکز بر آن و بحث و نظر از آن در عرصه‌های گوناگون است. در واقع باریبه به دنبال سنجه‌ای گشته که بتواند حیث جدایی بخش داشته باشد. هم جدایی بخش به دولت مدرن و پیش مدرن در عالم نظر و هم جدایی بین دولت‌های غربی با دولت‌های دیگر در عالم عمل، که برای این هدف، تحلیل‌ها و بررسی‌های او موجه است. مولف در بیشتر موارد با هیچ اندیشمندی در این کتاب وارد چالش نشده است، بیشترین تلاش او استفاده از نظریه‌های گوناگون در راستای پیشبرد مفهوم خود است، در مواردی هم پاسخ یک نظریه را با آموزه‌های اندیشمند دیگر داده است (نظیر بحث‌های فصل چهارم از بخش دوم ۲۱۱ به بعد).

۲.۳.۴ رعایت بی‌طرفی علمی

در بررسی و تحلیل‌ها نویسنده، بر مدار همان سنجه مورد تأکید، بحث‌ها را به پیش برده است. سوگیری و جانبداری غیر علمی تأثیرگذاری در آن مشهود نیست، اما در تجویزهایی که نویسنده ارائه می‌کند سوگیری مشهود است. به طور مثال در فصل ششم بخش دوم علیرغم ادعای سودمندی نظری و رویکرد عملی، علاوه بر اینکه هیچ دستاورد تازه‌ای در بررسی چهار کشور به دست نمی‌دهد، بلکه با گزینش بدون توجیه کافی چهار کشور و با بیان مختصات کشورها، بخش اعظم این قسمت را می‌نگارد، تا در نهایت معیار مدرنیته سیاسی را همانندی با کشورهای غربی معرفی کند: ژاپن به رغم مقررات قانون اساسی و **همانندی‌هایش با کشورهای غربی** واقعاً به مدرنیته سیاسی نرسیده است (۳۲۳). در واقع همانندی با کشورهای غربی از نگاه باریبه گویی معیار مدرنیته سیاسی است، هر چند سنجه‌ها و معیارهای باریبه در تعریف مدرنیته سیاسی صرفاً در برخی کشورهای غربی تحقق یافته و در آن جریان دارد، اما تصریح این شکلی و چنانکه مترجم از باریبه نقل کرده: بهره‌گیری از انبان تجربه‌ی پیش رفتگان (۱۲) که مراد کشورهای غربی است، راه دست یازیدن به مدرنیته سیاسی را پیمودن تجربه غرب یا همانندشدن با غرب معرفی می‌کند.

۴.۴ نوآوری

۱.۴.۴ نمونه‌ها

می‌توان نوشته باریبه را بر نوعی وضعیت‌شناسی از آموزه‌های غربی در جهان کنونی نیز استوار دانست. برخی از آموزه‌های سیاسی غربی توانسته از مرزهای آن کشورها فرا رفته و در فرهنگ‌ها و ساختارهای سیاسی گوناگون در قالب الگوهای تلفیقی یا در قالب الگوهای چهل تکه گی پست مدرنیستی یا اساساً با استیلا و غلبه رسوخ نماید. شاید یکی از مهم‌ترین آموزه‌های سیاسی غربی دموکراسی باشد، موج‌های دموکراسی و گذار به دموکراسی بیشترین بحث‌های سیاسی دهه‌های اخیر را به خود اختصاص داده اند (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۷). گذار به دموکراسی به عنوان یک مثال نشان می‌دهد که آموزه‌های غربی بسط و نشر یافته اند، اما برخلاف انتظار برخی از نظریه پردازان و سیاستمداران غربی، کشورهای مقصد را همانند غرب نکرده‌اند. مثلاً جمهوری اسلامی یک الگویی تلفیقی بود، ایران نه تنها با پذیرش جمهوریت، غربی نشد که آموزه دموکراسی را با خوانش جدید در قالب الگوی مردم سالاری دینی، بومی نیز کرد. این اشارت مختصر یک مهم را بیان می‌کند و آن ضرورت بازشناسی میزان توفیق یا عدم توفیق آموزه‌های غربی در کشورهای مختلف و کاوش چرایی آن است. کتاب باریبه به دنبال بازشناسی برخی از دشواری‌های روزگار خویش است، دغدغه باریبه این است که باید در هر مورد به تشخیص درست مسأله پرداخت و درمانی سازگار پیشنهاد کرد (۲۴). شاید یکی از آن‌ها غربی نشدن‌هایی است که باریبه با مقاومت بر سنج‌های مدرنیته سیاسی به دنبال آن شدن است. در کتاب باریبه تصریح می‌شود که سرشت دولت بر مسأله دموکراسی تقدم دارد (۲۴) یعنی به طور مثال اگر در ذیل اسلام سیاسی، امروزه در ایران سخن از دموکراسی است، از نظر باریبه این دموکراسی فاقد اهمیت است، چرا که این دموکراسی سرشت دولت را مدرن نکرده و آنچه که می‌تواند دولت مدرن ایجاد کند، مدرنیته سیاسی است. این وضعیت شناسی برای طرح استدلالی نوین در راستای مسأله‌های جهانی شدن فرهنگ و ساختار سکولاریستی است.

۲.۴.۴ روزآمدی داده‌ها و اطلاعات

داده‌ها و اطلاعات اثر، نوین نیستند. البته پردازش اطلاعات و تلاش برای تدقیق نقطه تفارق و بازشناسی مرزها کوششی است که نمی‌توان نادیده انگاشت. مطالب هر یک از فصل‌ها را می‌توان از این منظر بررسی نمود، اما به طور کلی می‌توان بیان داشت که جز فصل ششم و

هفتم بخش دوم و نتیجه‌گیری، بقیه فصول اطلاعات جدیدی به خواننده نمی‌دهند. در فصل ششم: نارسایی‌های مدرنیته سیاسی، علیرغم نواقصی که بیشتر بیان شد، گامی برای تطبیق و نظر برداشته شده است. در فصل اسلام و مدرنیته سیاسی نیز، نویسنده بر تطبیق آموزه‌های خود بر یکی از جدی‌ترین حوزه‌های رقیب تمدنی غرب، کوششی کرده و فراروندگی از مدرنیته سیاسی نیز هر چند مشخصه‌های نتیجه کتاب را ندارد، اما طرح بحث‌هایی پیشروانه برای زمان انتشار کتاب محسوب می‌شود.

۵.۴ مبانی و پیش‌فرض‌ها

۱.۵.۴ سازواری محتوای علمی و پژوهشی اثر با مبانی و پیش‌فرض‌های مورد قبول مطرح در حوزه موضوعی

مدرنیته سیاسی و دولت مدرن تحقق بخش آن، توجیه خود را از متن لیبرالیسم یافته‌اند، بنابراین آنچه که در اندیشه سیاسی غربی در هم پیوندی با لیبرالیسم مطرح هستند، مورد تأیید و اتکای نویسنده است، مخصوصاً آنچه که به مدرنیته سیاسی راه می‌برد، لائیسیتیه و سکولاریسم است، نویسنده بر این مبانی و آموزه‌های ملهم از آن ایمان دارد، از این رو حتی راه حل پایان کشاکش دعوی رژیم غاصب اسرائیل و فلسطین را دست شستن هر دو طرف از قومیت، فرهنگ‌گرایی و تبدیل شدن به ملتی سیاسی از یکسو و جدایی دین از سیاست (نه صرف بی طرفی دولت در امور دینی) و کنار گذاردن خصلت دینی (۳۰۰-۲۹۹) دانسته است. در واقع لائیسیتیه ی کامل و قاطع که نمونه آن لائیسیتیه ایالات متحد امریکا است (۳۱۸) یکی از مقومات مدرنیته سیاسی در تعبیر باریبه است. هر چند دریافت باریبه از مدرنیته سیاسی، مخصوصاً آنگاه که از سنجه جدایی‌ها کوتاه نمی‌آید را می‌توان مورد بحث یافت، اما در اتکای آن بر مبانی و پیش‌فرض‌های مورد قبول مکتب لیبرالیسم نمی‌توان تردیدی سراغ گرفت.

۲.۵.۴ سازواری محتوای علمی اثر با مبانی و اصول دینی و اسلامی

اگر کتاب مدرنیته سیاسی را در خدمت بسط و نشر آموزه‌های مکتب فکری-سیاسی لیبرالیسم و چگونگی امکان و میدان یافتن آموزه‌های سیاسی آن بدانیم به طور طبیعی با اسلام که خود یک مکتب فکری-سیاسی متمایزی است، سازواری محتوایی نخواهد داشت. اسلام مکتبی پویا، پیشرو و تمدن ساز است، از هر اندیشه بشری که برای رشد و تعالی

دنیوی و اخروی انسان مفید باشد، استقبال می‌کند، اما انواع لائیسیتیه از بی‌طرفی تا جدایی (۲۸۹) که جانمایه مدرنیته سیاسی است با تجربه سیاسی مسلمانان ناسازگار است. در الگوی تمدنی اسلام و حتی ایران پیش از اسلام، هیچگاه سکولاریسم جریان غالبی نبوده است. از توانمندی تمدنی اسلام آن بوده و هست که در کنار دولت‌های ایدئولوژیک و دولت سکولار، دولت دینی را پدید آورده است. دولت دینی بنابر غایتمداری خود نمی‌تواند با هیچ یک از الگوهای لائیسیتیه کنار بیاید. بنابراین اگر در این کتاب بر این وظیفه که دولت باید از دین جدا شود و اسلام از مقام دولتی دست بشوید (۳۴۰) حکم می‌شود، به ناچار بر تبدیل دولت دینی بر دولت سکولار حکم شده است. اسلام سیاسی که اینک در جهان اسلام منشأ بیداری، اقبال و جریان است از دل آموزه‌های اسلام برای احیای تمدن اسلامی سر برآورده و اگر باریه پیکار کارآمد با آن را استقرار مدرنیته سیاسی می‌داند (۳۴۰) به‌طور طبیعی بر ناسازواری آموزه‌های خود با یک جریان فکری سیاسی قدرتمند اسلامی نیز حکم کرده است.

۶.۴ انطباق و جامعیت

۱.۶.۴ انطباق محتوای اثر را با عنوان و فهرست

محتوای اثر با عنوان و فهرست انطباق داشته و اهداف ترسیمی نویسنده را پوشش داده است.

۲.۶.۴ جامعیت محتوا و موضوع اثر با توجه به اهداف درس دانشگاهی مرتبط

کتاب می‌تواند منبع خوبی برای پژوهشگران تاریخ اندیشه‌های سیاسی غرب باشد، حسن کتاب البته مرور آرا و اندیشه‌های قدیم، میانه یا جدید نیست، بلکه حسن آن به پیش بردن یک بحث مشخص و در واقع مفهوم‌شناسی و مسأله‌یابی در زمینه آرای برجستگان اندیشه سیاسی و تلاش برای تطبیق و نظر آن در زمینه‌های عینی و تاریخ‌ها و جغرافیاهای مهم است. این کتاب یک منبع کمک درسی است، ضمن اینکه هم طریقت پژوهشی و هم اصرار مولف بر پیشبرد یک بحث مفهوم‌شناسانه‌ی مشخص و تلاش برای شفافیت بیشتر موضوع برای دانشجویان اندیشه‌های سیاسی آموزنده است. اگر یکی از اهداف دروس اندیشه سیاسی، فراتر از آموختن نظریه‌ها، آموختن نظرورزی و اندیشیدن باشد، چنین مطالعات تطبیقی‌ای در آن راستا هستند.

۳.۶.۴ انطباق با سرفصل‌های مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری برای دروس

مرتبط

کتاب حاضر منبع درسی درس خاصی نیست، در عین حال برای دروس سه‌گانه اندیشه سیاسی در غرب در مقطع کارشناسی علوم سیاسی طبق آخرین سرفصل‌های مصوب که ۱ آن شامل باستان و میانه است، ۲ شامل دوران مدرنیته است و ۳ شامل غرب معاصر است، منبع تطبیقی و کمک درسی است، چون از هر سه وادی مذکور اندیشه‌هایی را گلچین و در راستای مفهوم‌شناسی به بحث گذارده است. برای عنوان درسی اسلام و سکولاریسم (نقد سکولاریسم) که در سرفصل‌های مصوب جدید برای دوره کارشناسی علوم سیاسی وجود دارد، یک منبع مهم برای تقریر سکولاریسم است، به طور طبیعی نقد سکولاریسم، مبتنی بر یک تقریر درست از سکولاریسم است، که به نظر می‌رسد کتاب از عهده آن در طی فصول مختلف، نظریه‌های گوناگون، نقاط عطف تاریخی و سرزمین‌ها مهم برآمده است. در مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی نیز دانشجویان درس کاربرد نظریات سیاسی در قرن بیستم می‌توانند چگونگی کاربست نظریه‌ها و اطلاق آن بر وضعیت‌ها، مفاهیم و مسأله‌ها را در این کتاب ببینند. اگر یکی از اهداف دروس اندیشه سیاسی غرب آشنایی با چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌ها و مکاتب فکری سیاسی است، در این کتاب نیز گاه به چنین زمینه‌هایی عطف توجه شده است و بنابراین می‌تواند مورد استفاده عموم درس‌های مرتبط با آن در همه مقاطع قرار گیرد.

۷.۴ مولفه‌های جامعیت صوری

کتاب دارای دیباچه‌ای است که حکم پیشگفتار و مقدمه را دارد. بخش‌ها مقدمه ندارند. نتیجه‌گیری کتاب تحت عنوان فراروندگی از مدرنیته سیاسی، خود، حکم یک فصل مجزا در عرض سایر فصول را دارد و مشخصات یک نتیجه‌گیری کامل را که در آن ارزیابی و جمع‌بندی و پیشنهادات و پیشنهادات پژوهشی (برای دیگر پژوهشگران برای ادامه پژوهش) و... وجود داشته باشد، را ندارد. تمرین، آزمون، جدول، نمودار و نقشه و تصویر در آن نیست، البته پژوهش‌های نظری و بنیادی گاه نیازی هم به برخی از این‌ها پیدا نمی‌کنند. فهرست منطقی برای کتاب وجود دارد که نه تفصیلی و نه اجمالی است. مولفه‌های شکلی و محتوایی موجود در کتاب در خدمت اهداف نویسنده قرار دارند و توانسته‌اند نویسنده را

در امر تفهیم موضوع به مخاطب یاری برسانند. هر چند تمهیدات نظری، تجویزها و خروجی سیاست‌گذارانه مراد و نتایج را می‌رسانند، اما اگر نتیجه‌گیری کتاب، بر جمع‌بندی و پیشنهادهای صریح از بحث‌های پیشین مبتنی بود، مطلوب‌تر بود. البته گاه واگذاری نتیجه‌گیری به مخاطب، می‌تواند ضمیر خواننده را با اهداف نوشته همراه سازد.

۸.۴ اصطلاحات تخصصی

مفاهیم، بنیاد علوم انسانی است و نقطه قوت اثر باریبه خود، تمرکز بر ایضاح یک مفهوم بنیادین علوم سیاسی یعنی مدرنیته سیاسی است. استفاده باریبه از اصطلاحات به جا و درست می‌نماید و مکثی و تأملی برای خواننده تخصصی در روند مطالعه کتاب ایجاد نمی‌کند. البته تعریف وی از مدرنیته سیاسی و هر اصطلاح تخصصی دیگر را می‌شود به چالش خواند و نقد کرد، فردیت، جامعه مدنی، دولت، ملت، مدرنیته و اسلام‌یسم از جمله همان مفاهیم هستند.

دولت، فرد و جماعت مهم‌ترین مفاهیم بخش اول کتاب هستند. بحث باریبه از مفهوم ملت، جدی‌ترین سخن او در فصل چهارم از بخش دوم است، در فصل پنجم از همان بخش نیز بحث‌ها بر تعریفی از توتالیتریسم استوار است. در فصل هفتم از همان بخش باز، بحث‌ها و نظرها بر تعریفی از اسلام سیاسی و حتی چالشی مفهومی با برهان غلیون است که تعریفی غیر از مختار مولف دارد. در بخش نتیجه‌گیری مفهوم پست مدرنیسم تعیین کننده است و اساساً کتاب عرصه‌ای مفهوم شناسانه دارد.

به طور یک مثال ویژه می‌توان از مفهوم ملت نزد باریبه اینجا سخن گفته شود. اهمیت ملت به خاطر اهمیتی است که این مفهوم در سرنوشت مدرنیته سیاسی دارد. از نظر باریبه، مدرنیته سیاسی با ملت قومی - فرهنگی امکان ندارد زیرا ملت قومی - فرهنگی با خصوصیت‌های طبیعی و فرهنگی تعریف می‌شود و نه با پذیرش آزاد اعضای تشکیل دهنده‌اش. (۲۴۳-۲۴۴) چند نکته را می‌توان پیرامون این بحث مطرح کرد:

۱. شکل‌های ملت قومی - فرهنگی از نظر باریبه یا قومی یا فرهنگی یا زبانی یا دینی یا ترکیبی از آن عناصر (۲۱۵) است، که می‌توان گفت فرهنگ در عرض قومیت، زبان و دین نیست، بلکه قومیت، زبان و دین منابع فرهنگ هستند.

۲. واقعیت های قومی و فرهنگی هر چند اگر نقشی در دولت بازی نکنند از میان نمی روند (۲۱۶)، اما بعید است که عناصر فرهنگی بدون پشتیبانی دولت، خصوصاً آنجا که سنت تشکیل های مدنی قوی وجود ندارد یا در حال سعی و خطا برای تجربه آن است، حفظ شوند.

۳. با گذار از ملیت قومی و فرهنگی و لو در سطح سیاسی، باید دید آنچه که عناصر، محصولات و صنایع فرهنگی را در سطح جهانی و با سیطره رسانه ای در عصر جهانی شدن توزیع می کند، چه نهادهایی است؟ به طور طبیعی آنچه که توزیع خواهد شد چندگانگی فرهنگی غنی نخواهد بود، بلکه بازار جهانی منابع فرهنگی را گزینش و توزیع خواهند کرد (ر.ک: میلر، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

۴. اگر لازمه شکل گیری دولت مدرن دست شستن از خصال فرهنگی است، نمی توان منکر این کلیت شد که خود دولت مدرن در بستر فرهنگ مستعد به آن به وجود آمده و تداوم یافته است. بازیابی پیشینه های شکل گیری مدرنیته در غرب، نشان می دهد که مدرنیته اساساً در تعامل با سنت های ریشه دار تاریخ و جوامع غرب شکل گرفته است. سکولاریسم در اصل از درون یک جنبش مذهبی بیرون آمد و در نتیجه آن، نظام سیاسی از نظام دینی منفک شد. در برخی موارد هم چنین تفکیکی کامل صورت نگرفته و به طور نمونه هنوز در انگلستان پروتستان مذهب رسمی این کشور است (خرمشاد و سرپرست سادات، ۱۳۹۰: ۱۳۳). حتی خود

ملت گرایی هم، به طور ذاتی به عنوان اندیشه تشکیل ملت و دولت ملی، به ویژه ساختی غربی است و به عنوان یک ایدئولوژی مدرن فراورده همان طبقه سوداگری است که سرمایه داری و دموکراسی مدرن را بر پا کرده است (برگر، برگر و کلنر، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

۵. اگر بگوییم ملیت فرهنگی و قومی راه به دولت مدرن نمی برند، به نوعی ارزش بیش از حدی به خودمختاری فردی قایل شده ایم. آیا این راه به فردگرایی افراطی نمی برد؟ مگر همه لیبرال ها چنین می اندیشند؟ پیشتر توکویل (۱۹۳) و بعدها چارلز تیلور از استبداد نرم (Soft Despotism) سخن گفته اند (Etzioni, 1998: 47-54). فردگرایی و تمرکز بر حوزه فردی و خصوصی زمینه همان استبداد است. با بی انگیزگی مردم برای مشارکت در حوزه عمومی، که یکی از جلوه های آن در ادبیات پایان سیاست محل توجه خود غربی ها است، مردم منفعل تر و احزاب و سیاستمداران میدان عمل بیشتری پیدا کرده اند.

۶. از نظر باریبه شماری از کشاکش‌های روزگار ما را، زمانی که گروه‌های قومی، زبانی یا دینی بخواهند خود را تحمیل کنند یا خود را به اثبات برسانند توضیح می‌دهد (۲۴۵)، چرا با توجه به ارزش و اهمیت اصل ملیت که گاه مورد اذعان باریبه نیز است، گفته نشود به خاطر اصل ملیت، می‌توان بر شماری دیگر از کشاکش‌های روزگار ما که منشأ آن‌ها لیبرالیسم است فایق آمد. چرا از امکان‌های قومی و فرهنگی در طریقت دموکراسی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی استفاده نشود؟ برای همزیستی مسالمت‌آمیز و مسئولانه و برای دفاع از هویت‌ها و مرزها، ملیت، اسطوره‌ها و حماسه‌های آن انگیزه‌ای بس قوی است. ملیت به نوعی برای طیف وسیعی از مباحث مورد توجه لیبرال‌ها نظیر شهروندی، حقوق اقلیت، آموزش، ارتقای فرهنگ‌ها، قوانین اساسی، مرزهای سیاسی، ارزشمند است (ر.ک: میلر، ۱۳۸۳: ۲۱۷).

۷. سال‌هاست که برای کنترل آفت‌های فردگرایی افراطی، از اهمیت مسئولیت اجتماعی سخن گفته می‌شود. بی‌طرفی سیاسی دولت یا کمال‌گرایی سیاسی یک مناقشه جدی در غرب است که در همه حوزه‌ها از جمله آموزش و جامعه پذیرفته شده است. مسأله‌های فردگرایی از بحران هویت، بحران اخلاقی، بحران خانواده، بیگانگی از خویش‌ن و... هم اینک پیوستن برخی جوانان اروپایی به داعش، ضرورت پرداختن به نقش اخلاقی دولت را به شکل جدی‌تری مطرح ساخته است. اینکه شخصیت شهروند چگونه ساخته شود که هم آزادی‌های فردی و هم مسئولیت اجتماعی حفظ شوند، در حرکت‌هایی چون جنبش ساخت شخصیت (Character education movement) نمود یافته است (Damon, 2002).

۸. در میانه راه لیبرالیسم (که کتاب در راستای آن است) و پست مدرنیسم (که نویسنده در فراروندگی از مدرنیته سیاسی بدان اشاره کرده است)، بایستی مولف از عرصه و ادبیات بسیار پر باری از اجتماع‌گرایی (Communitarian) سخن به میان می‌آورد. جماعت‌گرایان می‌کوشند تا اجتماع انضمامی را جایگزین فرد انتزاعی کنند و از ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی، پیوندهای پیش‌عقلانی، سنت‌ها، تاریخ و به طور کلی وجوه ممیزه هر جماعتی دفاع کنند (ر.ک: حسینی بهشتی، ۱۳۸۳ و لگنهاوسن، ۷۸-۱۳۷۷). چرا بحث اجتماع‌گرایان قدیم (اهمیت نیروهای اجتماعی، روابط اجتماعی، نظم اجتماعی) و اجتماع‌گرایان جدید (Etzioni, 1998) (تعداد فرد و نیروهای اجتماعی، اجتماع و خودمختاری، خیر مشترک، آزادی و حقوق فردی) و نقدهایی که آن‌ها در این نوع بحث‌ها متوجه لیبرالیسم کرده‌اند از بحث باریبه به طور کامل غایب است؟

۹.۴ رویکردهای کلی نسبت به فرهنگ و ارزش‌های اسلامی

باریبه یکی از مسأله‌های جهان اسلام را فقدان مدرنیته سیاسی می‌داند. یعنی اگر جدایی بین حوزه عمومی و خصوصی، میان شهروند و فرد و میان دولت سیاسی و جامعه مدنی در کشورهای اسلامی وجود ندارد، از نظر باریبه به معنای پیشا مدرن بودن دولت‌های این کشورها است، که چند نکته کلی را می‌توان پیرامون آن مطرح ساخت:

۱. اولاً خود جدایی‌ها، امری زمینه‌گرا است. می‌توان ادعا کرد که اصل این نوع جدایی‌ها امری فرهنگی هستند یا از زمینه‌ای فرهنگی متأثر می‌شوند، بنابراین از فرهنگی به فرهنگ دیگر، کم و کیف جدایی‌ها متفاوت خواهند بود. حوزه انتخاب‌های یک مسلمان از شریعت متأثر است، انتخاب‌های فردی ما حتی در خلوت کامل هم آزادانه نیست، چه برسد در درون جامعه (حتی تا پوشیدن لباس: حرمت لباس شهرت). مداخله‌ها هم از آن سو از فرهنگ‌ها متأثر هستند، از دل فرهنگ‌ها موجه‌سازی می‌شوند. مداخله‌ها را انتخاب‌ها شکل می‌بخشند، توازن و تعادل آن نیز در طول زمان و بر اثر تجربه‌های گوناگون و در فرایند به دست می‌آید. مرجع اصلی تدوین الگوهای بهینه‌ی رابطه حوزه عمومی و خصوصی، در کشورهای اسلامی، شریعت اسلامی و تجربه بشری و زیستی خویش است. بنابراین سیر ناگزیری وجود ندارد که چون در غرب جدایی‌های قاطعی وجود دارد، مداخله‌ها محدود به چند حوزه امنیتی است، به ناچار در همه جا این الگو پدیدار خواهد شد. اگر جدایی‌ها الگوی واحد و سیر اجتناب‌ناپذیری ندارد، پس لائیسیته و سکولاریسم یکی از انتخاب‌ها است. اگر جهان اسلام، راه را از اسلام برمی‌گزیند، به زبان آشکار لائیسیته را نفی می‌کند و جدایی‌ها را مسأله خود نمی‌شمارد. حتی گرفتار نشدن به سکولاریسم گاه مسأله روشنفکران دینی بوده است: «اگر عقلانیت دینی خصلت انتقادی نداشته باشد یا سکولاریسم پیش می‌آید یا گرفتار شدن در شکل‌گرایی دینی» (مجتهدشستری، ۱۳۸۲: ۱۰۷). بنابراین مسأله‌سازی و راهکار دادن به مسأله‌ای، که برای یک جامعه مسأله نیست، چندان موجه به نظر نمی‌آید.

۲. مرزهای قاطعی برای اینکه این سیاسی است، این فرهنگی است، این قومیتی است، این خصوصی است، این عمومی است، وجود ندارد، هر یک از آن‌ها در هر جامعه‌ای می‌تواند متفاوت تفسیر شود. در غرب فرد هم، جهان زیست واحدی در همان حوزه خصوصی خود ندارد. مسأله غرب چندگانگی جهان‌های زیست (plurality of life-worlds) است، وجه اساسی این چندگانه شدن (pluralization) بروز دوگانگی (dichotomy) در

عرصه‌های عمومی و خصوصی است. فرد در هرکجا که باشد به وسیله رسانه‌های متنوع با اطلاعات گوناگون بمباران می‌شود. این فرایند از راه اطلاعات به اصطلاح «ذهن فرد را باز می‌کند»، در عین حال یکپارچگی و مقبولیت «جهان‌خانه» فرد را سست می‌کند (برگر، برگر و کلنر، ۱۳۸۷: ۷۶-۷۲). از یک طرف، هویت مدرن هویتی گشوده، بی ثبات و دستخوش تغییرات دایمی است، و از سوی دیگر، قلمرو ذهنی هویت جای پای اصلی فرد در واقعیت است. چیزی که پیوسته در تغییر است موجودیت حقیقی فرض می‌شود. از این رو تعجبی نیست اگر انسان مدرن، با بحران دایمی هویت دست به گریبان است (همان، ۸۵). ناخشنودی‌هایی که از چندگانه شدن زیست جهان‌های اجتماعی ریشه می‌گیرند را غربی‌ها ذیل عنوان «بی‌خانمانی» به بحث گذارده اند (همان، ۱۸۱).

۳. چرا باید حکم کرد که: اول باید جدایی‌های تحقق بخش مدرنیته سیاسی اتفاق بیفتند، بعد فراروندگی از آن با ابتدای بر آن در شکلی نوین می‌تواند موجه باشد (۳۵۳-۳۵۲). به نظر می‌رسد باریه با این نوع استدلال‌ها در بحث فراروندگی از مدرنیته سیاسی، این سیر را توصیه می‌کند: دولت یک کشور اسلامی به خاطر ضرورت پذیرش جدایی قاطع، به طور مثال در فقره نهاد خانواده (که کاملاً به حوزه جامعه مدنی مربوط است) دخالت نکند، بعد گرفتار آفات فراوانی شود که در غرب در این حوزه وجود دارد، بعد راهی پیدا کند که دوباره پیوندها را بیافریند تا بر مشکلات فائق آید.

می‌توان بر اساس تجربه‌های بشری، گرفتار آفت‌های بسیاری که منشأ آنها چنین جدایی‌های قاطعی بوده و غرب را در کلام امام خمینی به «رو به توحش» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)، در بیان آیت الله خامنه‌ای به «مدنیت جنگلی» (سخنرانی، ۱۳۸۴/۳/۵) و در نوشته آیت الله جوادی آملی به «جاهلیت مدرن» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۸۸) موصوف نموده است، نشد. «انسان مدرن از عمیق شدن وضع «بی‌خانمانی» خویش در رنج است، این خصلت تجربه کوچندگی انسان از خویشتن و جامعه خویش، با آنچه که به خلأ مابعدالطبیعی «کاشانه» مرسوم است همبستگی دارد. چنین وضعی به طور طبیعی احساس دلتنگی خاص خود را به دنبال دارد؛ دلتنگی برای بازگشت به احساس «بودن در مأوای خود» در رابطه با جامعه، خویشتن و سرانجام جهان هستی» (برگر، برگر و کلنر، ۱۳۸۷: ۸۹).

۴. جمهوری اسلامی یک نظریه نوین سیاسی است. قانون اساسی آن دستاوردهای انسانی ضد استبدادی و ضد استعماری را ارج نهاده است. مردم سالاری دینی بازتاکیدی بر احیای ظرفیت‌های مردمی و الهی همان قانون است، به دنبال توازن بین حقوق و مشروعیت

الهی و مردمی است. این همه، چه نوین تفسیر شود و چه پیشا مدرن، گامی به پیش بوده و ارزش الهام بخشی آن در جهان‌های دینی مستدام است. چرا اگر با دموکراسی‌ای که روزگاری شیرین‌ترین سوغات فرنگ بود، جریان اسلام گرا به قدرت برسد، اساس آن دموکراسی هیچ انگاشته می‌شود و تفسیر می‌شود که /اسلام سیاسی به خاطر فقدان مدرنیته سیاسی سر برآورده است (۳۳۷). آیا مدرن و پیشا مدرن در تعبیر باریبه، یک منازعه صرفاً مفهومی است؟

۵. اسلام‌یسم مد نظر باریبه، یک تلقی از اسلام‌گرایی و ضدیت و تعارض اسلام سیاسی و مدرنیته سیاسی (۳۳۶) یک حکم کلی قابل بحث و منازعه است. اسلام‌گرایی سیاسی گونه واحدی ندارد. در برخی از نوشته‌ها از پنج الگوی معاصر اسلام‌گرایی سیاسی یعنی اسلام‌گرایی انقلابی، اسلام‌گرایی سکولار، اسلام‌گرایی محافظه کار، اسلام‌گرایی رادیکال و اسلام‌گرایی اقتصادی (احمدوند، ۱۳۹۲: ۱۱) سخن به میان آمده است. به نظر می‌رسد باریبه، با خلط این واژه با واژگانی نظیر رادیکالیسم اسلامی و بنیادگرایی افراطی و متحجر، نوعی آشفتگی مفهومی را رقم زده است. «اسلام سیاسی از بنیادگرایی سیاسی اعم است، می‌تواند غیر انقلابی و میانه رو هم باشد و به درجاتی تجدد را برتابد» (حقیقت و جدی، ۱۳۹۲: ۱۲۸). الگوی اسلام سیاسی در تجربه جمهوری اسلامی، با تفسیری عقلانی از اسلام و از رهگذر تبیین پیوند اسلام و مردم سالاری، تلفیق سیاست و معنویت، جامعیت و همه‌جانبگی اسلام، اجتهادپذیری اسلام، سماحت و سهولت دین، زندگی‌گرایی اسلام و اجتماعی بودن آن، مد نظر قرار دادن حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی، رابطه محکم عقل‌گرایی و معنویت باوری و پیوند سنت و تجدد (ر.ک: دهشیری، ۱۳۹۲: ۱۴۷-۱۴۶) در میانه الگوی سکولار و بنیادگرایی افراطی و متحجر از اسلام‌گرایی ایستاده است. شاید مولف به عمد چشم خود را بر بحث‌ها و تلقی‌های فراوان این حوزه‌ها بسته است. پیرامون بحث ارتداد (۳۲۷) که باریبه، آن را حکمی قرون وسطایی معرفی (۳۲۷) و برجسته می‌سازد، پژوهشگران و متفکران اسلامی در یک قرن اخیر، تحلیل‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. از جمله در زمینه فلسفه کیفر مرتد بحث‌های فراوانی صورت گرفته و ابعاد مختلف موضوع از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فردی مورد کنکاش قرار گرفته (ر.ک: سروش، ۱۳۸۰: ۱۵۵)، که به عنوان یک نمونه نشان می‌دهد احکام و گزاره‌های کلی در این موارد به نتایج درست و شایسته‌ای رهنمون نمی‌شوند.

۵. نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری از نقد و بررسی کتاب مدرنیته سیاسی تالیف موریس باربیه، به جای جمع بندی آنچه گفته شد، دو حسن کتاب (ایضاح مفهومی و تجویز) و دو نقد (چشم بستن بر نقدهای مدرنیته و تجویزهای موزیانه) آن را برجسته می‌کنم.

علیرغم اینکه مدرنیته، چونان متنی است که به صورت مختلف قابل قرائت است و حتی در خود اروپا سه سنت انگلیسی، فرانسوی و آلمانی به سه گونه متفاوت، مدرنیته، منطق درونی و مفاهیم کلیدی آن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند؛ به گونه ای که از آن به عنوان معضل مدرنیته یاد شده است (Pippion, 1991: 164)، مولف گامی را در راستای ایضاح مفهومی یکی از مفاهیم کلیدی آن یعنی مدرنیته سیاسی برداشته و آن را در زمینه‌های آراء، تاریخ و نقاط جغرافیایی مهم بررسی و تطبیق نموده است. حسن دیگر کتاب آن است که علاوه بر تعریف و تطبیق، در انتزاع صرف نمانده و به تجویز یعنی خروجی سیاست‌گذارانه و هنجاری نیز رسانده است.

در مقام نقد هم می‌توان گفت که باربیه در این کتاب دیدگان خود را بر نقدهای بسیار و مخصوصاً جدید، که از مدرنیته و مدرنیته سیاسی شده است، بسته نگه داشته است. جوهره ی نقد منتقدان از مدرنیته و مدرنیته سیاسی، در واقع همان بحران‌هایی هستند که غرب، با آن مواجه شده و درگیر است. اساساً تجدد وضعیتی کثیرالوجوه و چندبعدی است. در نقدهای مختلف هم وجوه مختلف آن مورد نظر قرار گرفته‌اند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۶۵). نقدهای هلنی (Hellenic)-یونانی، عرفانی (Gnostic)، سستی مسیحیت کاتولیک، اسلامی (نوذری، ۱۳۷۹: ۴۷۶)، جامعه‌شناختی، مارکسیستی (هادسن، ۱۳۷۹: ۴۷۶)، اخلاقی دورکهایم (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۲۶)، فرانکفورتی‌ها (پدرام، ۱۳۸۲: ۳۸)، جماعت‌گرایان و پست مدرنیست‌ها (معینی علمداری، ۱۳۸۳ و نوذری، ۱۳۷۹: ۲۱۳) از مدرنیته، بخشی از گزاره‌های یکسان‌ساز باربیه را درباره مدرنیته سیاسی در این کتاب به چالش می‌کشند.

اما نقد برجسته کتاب از منظر سیاست‌گذارانه است که به تجویزهای موزیانه آن درباره کشورهای اسلامی بر می‌گردد. باربیه، نخست استدلال می‌کند که تسنن و تشیع در زمینه سیاسی، از راه‌های مختلف به نتیجه‌های همسانی در برنتابیدن مدرنیته سیاسی رسیده‌اند (۳۳۳)، دوم می‌نویسد «روشنفکران مسلمان منتقد اسلام‌گرایی نظریه سیاسی شایسته‌ای برای سرانجام رساندن راهکار خود را در اختیار ندارند» (۳۴۶)، سوم با زبان کنایه می‌گوید: «البته امکان دارد که این فرایند جدایی دولت و دین و سپس دولت و جامعه- با اجبار و

خشونت همراه شود و جنگ‌های داخلی کم و بیش طولانی و شدیدی را به دنبال داشته باشد، درست همانگونه که اروپا در سده‌ی شانزدهم و هفدهم جنگ‌های هراسناک مذهبی را آزمود» (۳۴۸) و چهارم آشکارا می‌نویسد: «آنچه اسلام بیش از همه از آن می‌هراسد یعنی تجزیه امت مسلمان و اختلاف یافته در درون امت، می‌تواند دگرگونی سیاسی قطعی را در پی آورد و رفته رفته به سوی دولت مدرن و دموکراسی رهنمون شود» (۳۴۹). این همه، تجویز جنگ بین شیعه و سنی و استمداد از زبان کنایه و تصریح برای راهکاری چون جنگ فرقه‌ای است که عجیب، تأثیر برانگیز و ناروا بر شأن قلم است و البته مضمون‌ها در پایان داستان به هم پیوند می‌خورند.

پی‌نوشت

۱. مدرنیته سیاسی در سال ۲۰۰۰ در پاریس منتشر شد. عبدالوهاب احمدی آن را به فارسی برگردانده و نشر آگه در سال ۱۳۸۳ منتشر کرده که چاپ سوم آن در سال ۱۳۹۲ مبنای بررسی و مطالعه حاضر است و نیازی به تذکر نیست که اعداد داخل پرانتز در متن مقاله حاضر، شماره صفحات مورد استناد همین اثر است.

کتاب‌نامه

- احمدوند، شجاع (۱۳۹۲). «تأملی نظری بر پنج الگوی معاصر اسلام‌گرایی سیاسی»، *اسلام سیاسی*، سال نخست، شماره نخست، پاییز: ۴۵-۱۱.
- استون، ویلفرد هیلی (گردآورنده و ویراستار) (۱۳۸۲). *یک درخت، یک صخره، یک ابر: برجسته‌ترین داستان‌های کوتاه دو قرن اخیر*، ترجمه حسن افشار، ویرایش دوم، چاپ اول، تهران: مرکز.
- باریه، موریس (۱۳۹۲). *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ سوم، تهران: آگه.
- برگر، پیتر، بریجیت برگر و هانسفرید کلتر (۱۳۸۷). *ذهن بی‌خانمان: نوسازی و آگاهی*، ترجمه محمد ساوجی، چاپ دوم، تهران: نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *عقل در سیاست: سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- پدرام، مسعود (۱۳۸۲). *روشنفکران دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب*، تهران: گام نو.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *تسنیم*، قم: اسرا.

- حقیقت، صادق و حسین جدی (۱۳۹۲). «تشیع، بنیادگرایی و اسلام سیاسی»، *اسلام سیاسی*، سال نخست، شماره نخست، پاییز: ۱۳۱-۹۷.
- خرمشاد، محمدباقر و سیدابراهیم سرپرست سادات (۱۳۹۰). «بازاندیشی در ابعاد و گستره مفهوم سنت»، *دانش سیاسی*، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان، ص ص ۱۴۴-۱۱۵.
- خمینی (امام)، روح الله (۱۳۷۸). *صحیفه امام*، جلد ۸، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره).
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۲). «تفسیر شناسی اسلام سیاسی در روابط بین الملل»، *اسلام سیاسی*، سال نخست، شماره نخست، پاییز: ۱۴۹-۱۳۳.
- سروش، محمد (۱۳۸۰). «آیا ارتداد کیفر حد دارد؟ تأملی بر ماهیت کیفر ارتداد»، *حکومت اسلامی*، سال ششم، شماره اول، بهار، شماره پیاپی ۱۹.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۸). *اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی*، چاپ سوم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- لگنهاوسن، محمد (۱۳۷۷-۷۸). «گفتگو درباره سنت و تجدد»، *نقد و نظر*، سال پنجم، شماره اول و دوم.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۲). «عقلانیت دینی انتقادی و عقلانیت مدنی ابزاری» (سخنرانی)، منتشر شده در مجموعه مقاله‌های همایش *جامعه مدنی و اندیشه دینی*، به اهتمام دکتر محمدرضا مجیدی و علی دژاکام، قم: دفتر نشر معارف.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳). «دریدا و سنت»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۶.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳). *ملیت*، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- نوذری، حسین علی (گردآورنده و مترجم) (۱۳۷۹). *پست مدرنیته و مدرنیسم، تعاریف، نظریه‌ها و کاریست‌ها*، تهران: نقش جهان.
- هادسن، وین (۱۳۷۹). «پست مدرنیته و اندیشه‌های اجتماعی معاصر»، در مجموعه: *پست مدرنیته و مدرنیسم، تعاریف، نظریه‌ها و کاریست‌ها*، حسین علی نوذری، تهران: نقش جهان.

Damon, William. Ed(2002). *Bringing in a New Era in Character Education*, USA:HOOVER INSTITUTION PRESS, Stanford University.

Etzioni, Amitai. Ed(1998). *The Essential Communitarian Reader*, USA: Rowman and Littlefield Publishers, Inc.

Pippion, Robert(1991). *Modernism as Philosophical Problem*, Oxford: Blackwell.